

بررسی معرفت خدا از نظر سید دلدار علی نقوی با محوریت کتاب عمادالاسلام فی علم الکلام

انسیه بتول هادی^۱، فاطمه شریف فخر^۲

چکیده

از شاخه‌های اصلی معرفت‌شناسی دینی، معرفت خداست. کسب این معرفت برای انسان بسیار مهم است و تأثیر شگرفی در زندگی انسان دارد. درباره شناخت خدا چهار دیدگاه وجود دارد: شناخت فطری، حضوری، حصولی-بدیهی و نظری. نوشتار حاضر، نظرات علامه سید دلدار علی نقوی غفران مآب، یکی از اندیشمندان مهم شیعه را در این زمینه معرفی می‌کند. مقاله حاضر با استفاده از کتاب عمادالاسلام فی علم الکلام، مهمترین کتاب کلامی ایشان باروش توصیفی-تحلیلی به موضوع معرفت خداوند می‌پردازد. سید دلدار علی نقوی، معنای معرفت خدا را ادراک مسبوق به عدم می‌داند. در این نوع معرفت، شناخت کنه ذات خدا ممکن نیست، بلکه انسان فقط در حد صفات و اسما می‌تواند به خدا شناخت پیدا کند. وی این معرفت را نظری می‌داند و اثبات می‌کند که این معرفت به طور عقلی بر همه افراد عاقل، بالغ و ممیز واجب است؛ حتی کسانی که صوت نبی به آنها نرسیده است.

واژگان کلیدی: سید دلدار، عمادالاسلام، معرفت خدا، معنای معرفت خدا، حد و امکان معرفت خدا، وجوب معرفت خدا.

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی از کشور پاکستان، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

Insyah Batool Hadi, Department of Theology, Bint Al-Hoda Higher Education Complex, Al-Mustafa International University, Pakistan. Insyahbhadhi1214@gmail.com; Orcid ID: 0009-0008-6436-1071.

۲. استادیار گروه کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه قم، ایران. (نویسنده مسئول)
Fateme Sharif Fakhr, Department of Theology, Bint Al-Hoda Higher Education Complex, Al-Mustafa International University, Qom, Iran. fateme_shariffakhr@miu.ac.ir, Orcid ID.: 0000-0003-3797-9171.

۱. مقدمه

معرفت‌شناسی براساس قلمرو آن دو قسم است: معرفت‌شناسی مطلق و معرفت‌شناسی مقید. معرفت‌شناسی مطلق معرفتی است که به حوزه خاصی اختصاص ندارد و همه حوزه‌های معرفت را دربرمی‌گیرد، اما منظور از معرفت‌شناسی مقید آن دسته از نظریه‌های معرفت‌شناختی است که به قلمرو خاصی اختصاص دارد و شامل همه معرفت‌های بشر نمی‌شود. مهمترین معرفت‌شناسی‌های مقید که به حوزه خاصی اختصاص دارند، عبارتند از: معرفت‌شناسی ریاضی، معرفت‌شناسی اخلاق و معرفت‌شناسی دینی. بحث معرفت خدا از طرفی جزو مباحث خداشناسی و از طرفی جزو معرفت‌شناسی دینی است. معرفت‌شناسی دینی درصدد توجیه عقلانی باورها، عقاید و معارف دینی است. موضوع معرفت‌شناسی دینی، معرفت دینی است نه خود دین. معرفت‌شناسی دینی بعد از فهم دین است و به بازشناسی قواعد و احکام فهم‌ها و معارف دینی می‌پردازد. محور معرفت‌شناسی دینی، گزاره‌ها و آموزه‌های دینی است و در این میان، اعتقاد به خدا حساسیت ویژه‌ای دارد. بنابراین، از شاخه‌های اصلی معرفت‌شناسی در فلسفه و کلام، معرفت دینی و به تبع آن معرفت خداست. معرفت خدا و خداجویی، نیازی فطری است و بیش‌تر انسان‌ها از دیرباز دریی شناخت خدا بوده‌اند. به‌همین دلیل معرفت خدا یکی از مباحث مهم کلام و فلسفه اسلامی است و بدون وجود آن طرح دیگر مسائل مذهبی ممکن نیست؛ زیرا معرفت خدا و توحید به منزله تنه نیرومند درخت دین است و دیگر مباحث به منزله شاخ و برگ‌های آن هستند.

میزان ارزش هر شناختی، قدر ارزش موضوع آن است. شناخت موضوعات ناچیز، ارزشی اندک و شناخت موضوعات مهم، ارزش بسیار دارد و چون موضوع خداشناسی والاترین و شریف‌ترین موضوع است با ارزش‌ترین نوع شناخت است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «معرفة الله سبحانه اعلی المعارف؛ شناخت خداوند سبحان بالاترین شناخت‌هاست». علاوه بر این، نوع رفتار و گفتار انسان از جهان بینی او و نوع جهان بینی نیز از شناخت انسان سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی انتخاب جهان بینی به نوع شناخت بستگی دارد. بنابراین، هرچه شناخت انسان به خدا بیشتر باشد اعمال و رفتار او با ارزش‌تر و خداگونه‌تر خواهد بود. درباره معرفت خدا کتاب‌ها و مقالات زیادی



نوشته و بسیار بحث شده است، اما هدف مقاله حاضر بررسی نظرات علامه سید دلدار علی نقوی غفران مآب در این زمینه است. سید دلدار علی نقوی عالمی فقیه و مجتهد بودند و زحمات بسیاری برای ترویج معارف اهل بیت علیهم السلام کشیدند. تلاش و زحمات ایشان باعث شد که شهر لکهنو خاستگاه دانشمندان فراوان شود. ایشان علما و مجتهدین بسیاری را تربیت کردند که هرکدام خدمات ارزنده‌ای به اسلام کردند از جمله آنها فرزندانشان سید محمد سلطان العلماء و علامه سید حسین سید العلماء و شاگردان ایشان علامه مفتی محمدعباس تستری و دانشمندان خاندان عباقت مانند علامه مفتی محمدقلی و علامه میرحامد حسین صاحب عباقت الانوار هستند. وی همچنین کتاب‌هایی در رد فرقه‌های ضاله نوشت و از این راه با بدعت‌ها و گمراهی‌ها مبارزه کرد و همین فعالیت باعث شد مذهب تشیع بعد از او در شبه‌قاره تقویت شود و گسترش پیدا کند.

از جمله این کتاب‌ها کتاب شهاب الثاقب در رد و ابطال صوفیه است. همچنین کتبی که در رد تحفه اثنی عشریه نوشت. تحفه اثنی عشریه را عبدالعزیز دهلوی عالم سنی در رد اعتقادات شیعه نوشته و اتهاماتی را علیه شیعه مطرح کرده است. سید دلدار علی نقوی اولین کسی بوده است که در رد این کتاب، کتاب نوشته است. ایشان مدرسه کلامی-فقهی لکهنو را تأسیس کرد که یکی از مدارس و مراکز مهم تشیع است و همچون مدارس نجف و قم هم اکنون نیز در حال فعالیت است. بنابراین، بررسی نظرات چنین شخصی به‌ویژه نظرات کلامی ایشان و نظرات درباره معرفت خداوند ارزشمند است؛ زیرا نتایج خدمات ایشان هنوز هم در شبه‌قاره جاری و تأثیرگذار است و مطرح کردن نظرات ایشان بر اهمیت و میزان این تأثیرگذاری می‌افزاید. درباره معرفت خدا از منظر سید دلدار تاکنون اثری تدوین نشده است. نوشتار حاضر سعی دارد با استفاده از کتاب عماد الاسلام که مبحث معرفت خدا در آن مطرح شده است باتکیه به روش توصیفی-حلیلی به این سؤالات پاسخ دهد؛ از جمله: معرفت خدا از نظر سید دلدار چگونه است؟ آیا امکان دارد؟ چگونه حاصل می‌شود و تا چه حد امکان شناخت هست؟

۲. سید دلدار علی نقوی

سید دلدار علی بن سید محمد معین بن سید عبدالهادی رضوی نقوی هندی نصیرآبادی معروف به غفران مآب با بیست و سه واسطه نسبتش به امام علی النقی علیه السلام می‌رسد. ولادتش در سال ۱۷۵۳-۱۷۵۲ (۱۱۶۶) در قریه نصیرآباد از قراء لکهنو اتفاق افتاد. پدرش سید محمد معین از زمین داران بامکت نصیرآباد بود. سید دلدار علی، بخشی از تحصیل خود را در الله‌آباد نزد سید غلام حسین دکنی و بخشی را در سندله نزد مولوی حیدرعلی سندیاوی گذراند. آن‌گاه برای تکمیل دانش خود شهر به شهر سفر کرد. در سال ۱۱۹۳ق با پشتیبانی مالی وزیر آصف الدوله برای ادامه تحصیل به عراق رفت. سید دلدار علی به‌هنگام عزیمت به عراق از مدافعان تفکر اخباری بود و فوائد المدینه ملا محمد امین استرآبادی را با خود داشت. از جمله اساتید وی در نجف علامه بحر العلوم، سید مهدی طباطبایی، سید محسن بغدادی و شیخ جعفر نجفی و در کربلا، آقا محمد باقر بهبهانی، سید علی طباطبایی و آقا سید مهدی شهرستانی بودند. در عراق به تدریج شبّهات سید دلدار علی درباره صحت تفکر اصولیین و بحث حجیت خبر واحد بر طرف شده و به مذهب اصولیین متمایل شد. او بعدها از مدافعان سرسخت این تفکر در هندوستان شد. او اولین عالمی بود که در هندوستان به درجه اجتهاد رسید و اقامه نماز جمعه براساس مذهب اثنی عشری برای نخستین بار به سعی وی در این سرزمین روی داد. (عاملی، ۱۴۲۱، ص ۴۲۵؛ تاج‌الدینی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۸) صاحب جواهر در آثارش با ذکر عناوینی مانند علامه فائق، کتاب الله ناطق، خاتم المجتهدین، حجت الله علی العالمین، آیت الله العظمی فی الاولین والآخرین از وی یاد کرده است (عاملی، ۱۴۲۱، ص ۴۲۶).

وی به فعالیت‌های اجتماعی مانند قضاوت، توجه به مدارس، مساجد و طلاب، عزاداری و اتحاد شیعه و سنی توجه ویژه داشت. ایشان با تربیت فرزندان عالم و شاگردان فراوان و برجسته، لکهنو را چندین قرن به مرکز علم و حکمت تبدیل کرد. ایشان نقش زیادی در تثبیت، تقویت و ترویج شیعه در شبه‌قاره دارد. (محمدی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۹) وی در سال ۱۳۴۸ در لکهنو وفات کرد (تاج‌الدینی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۸). سید دلدار، فیلسوف و فقیهی کامل و مجتهدی جامع است و بیش



از سی اثر در علوم اسلامی و در موضوعات فقه، کلام، حدیث و ادعیه نوشته است. از بین این آثار، دو کتاب اساس الاصول و مواظب حسینییه مورد توجه علمای نجف قرار گرفت. کتاب مهم دیگر ایشان کتاب مرآة العقول معروف به عماد الاسلام فی علم الکلام است. ایشان در تألیف کتاب‌های خود به تقویت و تبیین اصول شیعه و پاسخ به شبهات توجه داشت. بنابراین، کتاب‌هایی در رد اخباری‌گری، سلفی‌گری و صوفی‌گری نوشت. سید دلدار آثار زیادی در علوم اسلامی دارد از جمله: آمالی در تفسیر و مواظب، روضه الاحکام در فقه، فوائد الحسنیه در تصحیح عقاید، تجزی در اجتهاد، حدیقه در مسائل و فروع، طرد معاندین، تفاسیر آیات و سور، مجالس مفرجه در مصائب عتره طاهره و....

۱-۲. تألیفات دلدار

- مرآت العقول ملقب به عماد الاسلام فی علم الکلام

مرآة العقول یا عماد الاسلام فی علم الکلام کتابی است براساس اصول پنج‌گانه مذهب شیعه امامیه که در پنج جلد ضخیم و دوهزار صفحه به ترتیب ذیل تدوین شده است: جلد اول در توحید، جلد دوم در عدل، جلد سوم در نبوت، جلد چهارم در امامت و جلد پنجم در معاد. (امین عاملی، ۱۴۲۱، ۴۲۶/۶) این کتاب به زبان عربی و نسخه خطی است و ترجمه و شرح نیز ندارد.

- الشهاب الثاقب: این رساله در رد صوفیه و ابطال اقوال آنها نوشته است (کحاله، ۱۴۱۴، ص ۱۴۵)؛

- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی واللات

این کتاب در رد کتاب تحفه الاثنی عشریه عبدالعزیز دهلوی نوشته شده است. براساس گفته میلانی، سید دلدار اولین کسی است که در رد تحفه الاثنی عشری کتاب نوشته است (میلانی، ۱۳۸۴، ۱/۱۲۷)؛

- خاتمة الصوارم: «خاتمه و تتمه کتاب الصوارم الاسلام» (امین عاملی، ۱۴۲۱، ۴۲۶/۶)؛

- حسام الاسلام و سهام الملام: در رد باب النبوه التحفه الاثنی عشریه (امین عاملی، ۱۴۲۱، ۴۲۶/۶)؛

- احياء السنه و اماته البدعه بطعن الأسنه: در رد باب هشتم تحفه الاثني عشرية (امين عاملي، ۱۴۲۱، ۴۲۶/۶)؛
- ذوالفقار در رد باب دوازدهم تحفه الاثني عشرية (امين عاملي، ۱۴۲۱، ۴۲۶/۶)؛
- شرح الباب الحادي عشر: شرح كتاب الباب الحادي عشر علامه حلي (تهراني، ۱۳۴۸، ۶/۳)؛
- غيبه الامام: آقابزرگ تهراني در كتاب الذريعه مي نويسد: «سيد دلدار در اين كتاب اقوال صاحب كتاب التحفه الاثني عشرية را در مورد امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام به خوبي نقض کرده است» (تهراني، ۱۳۴۸، ۸۲/۱۶).



۳. مفهوم شناسی

۳-۱. معرفت در لغت

معرفت از ریشه عَرَفَ يَعْرِفُ مَعْرِفَةً، عَرِفَانًا، عَرِفَانًا: نقيض جهل و به معنای دانستن و شناختن است. المحکم و محيط العظم معتقد است عرفان و علم به واسطه قيودی از هم جدا می شوند. راغب اصفهانی در این باره می نويسد: «درک و فهم چیزی از روی تفکر و تدبر در آثارش را معرفت گویند». معرفت از علم خاص تر است و تضادش انکار است؛ زیرا متعدی به مفعول نمی شود و این تعبیر غلط است که: «فَلَانٌ يَعْلَمُ اللَّهَ». برخلاف این جمله که: «فَلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ»؛ زیرا معرفت خداوند به واسطه تدبر در آیاتش است نه درک ذاتش. همچنین صحیح است، گفته شود: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» و صحیح نیست، گفته شود: «اللَّهُ يَعْرِفُ». بنابراین، معرفت در علم محدودی که با تفکر حاصل می شود به کار می رود (حسینی زبیدی واسطی، ۱۴۱۴، ۳۷۴/۱۲).

۳-۲. معرفت در اصطلاح در علم کلام

واژه معرفت در اصطلاح در علوم اسلامی مانند منطق، اصول، فلسفه و کلام، معانی و کاربردهای متعددی دارد. فیلسوفان و متکلمان مسلمان در معرفت شناسی از میان معانی متعدد و کاربردهای گوناگون معرفت معنای لغوی آن را که مطلق آگاهی و شناخت است لحاظ کرده و آن را به کار برده اند. شیخ طوسی در کتاب الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد می نويسد: «ان المعرفة هی العلم بعینه؛ معرفت همان علم است». او علم را این گونه تعریف می کند: «هو اعتقاد الشيء علی ما هو به مع سکون

النفس؛ اعتقاد به چیزی طبق آنچه که شیء بر آن است به همراه سکون و آرامش نفس) (طوسی، ۱۴۰۵، ص ۱۵۵). باتوجه به آنچه گفته شد منظور از معرفت خدا در مقاله حاضر، علم خدا به خودش و مخلوقاتش نیست، بلکه شناخت انسان نسبت به خداست. همچنین، شناخت خدا ازمنظر هستی‌شناسی نیست، بلکه ازمنظر معرفت‌شناسی با رویکرد فلسفی-کلامی و نه عرفانی است.

۴. معرفت خدا از دید اندیشمندان اسلامی

باتوجه به اینکه برپایه پژوهش حاضر، دلدار علی نقوی در کتاب عمادالاسلام معرفت خدا را از نوع حصولی نظری می‌داند در اینجا، برای روشن‌تر شدن بحث، انواع دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی درباره معرفت خدا معرفی می‌شود:

- درباره معرفت خدا دو دیدگاه کلی وجود دارد: شناخت فطری و غیراکتسابی. شناخت اکتسابی که عده‌ای آن را حصولی و عده‌ای حضوری (شهودی) می‌دانند. در دیدگاه نخست، دو دیدگاه مطرح است: شناخت فطری و شناخت فطری اولیه که در مراحل بعدی با شناخت حصولی یا حضوری یا هردو تکمیل می‌شود. قائلین به شناخت حصولی نیز برخی آن را بدیهی و برخی نظری معرفی می‌کنند. همچنین، درباره شناخت حضوری باید گفت که این‌گونه شناخت حضوری اکتسابی با پیمودن مراتب شهود عرفانی به دست می‌آید و در افراد گوناگون، متفاوت است. در ادامه، بحث بیشتری درباره فطرت و شناخت فطری خدا همچنین رابطه آن با شناخت حصولی و حضوری مطرح می‌شود. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۴) فطرت در علوم گوناگون معانی ویژه‌ای دارد و با اصطلاحاتی مانند اصطلاح منطقی (یکی از انواع بدیهیات). فطری افلاطونی، ادراکات بالقوه، قریب به بدیهی و تعریف عرفانی به کار رفته است. فطرت در دین پژوهی جایگاه ویژه‌ای دارد. این موضوع از زوایای گوناگون مورد توجه دین‌پژوهان قرار گرفته است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: فطرت و انسان، فطرت و دین، فطرت و خداشناسی. مقصود از فطرت و خداشناسی این است که آیا شناخت خداوند در مقام اول و گرایش و پرستش خداوند در مقام دوم در نهاد و سرشت انسان عجین شده است یا نه؟ در تحلیل این مطلب و براساس معانی اصطلاحی فطرت ازسوی متألهان، نظرات متفاوتی ارائه شده است (قدردان قراملکی، ۱۳۸۴):

۴-۱. معنای افلاطونی

روح انسان پیش از عالم مادی به همه معارف، علم داشته، اما بعد از تعلق روح به کالبد مادی آنها را فراموش کرده است. برای همین، معرفت انسان در دنیا از باب یادآوری معلومات پیشین است. خداشناسی نیز از این مقوله است. این دیدگاه میان فیلسوفان بعدی جایگاه مهمی پیدا نکرده است. صرف استعداد و قوه: آفرینش انسان به گونه‌ای است که تنها استعداد و قوه شناخت خداوند را در ذات خود دارد.



۵. فطری-منطقی (علم حصولی بدیهی)

در علم منطقی، فطریات یکی از بدیهیات شش‌گانه است و برخی از حکیمان اسلامی، فطرت خداشناسی را به این معنا تفسیر کرده‌اند. براین اساس، تحصیل خداشناسی نیازمند واسطه‌ای مانند تصور امکان یا حدوث جهان است.

۶. علم حصولی با استدلال ساده

مقصود از فطری‌انگاری خداشناسی، حصول علم و جزم با استدلال ساده و غیرپیچیده است که برای همه مردم امکان‌پذیر است برخلاف براهین عقلی و فلسفی پیچیده که فقط در توان عده معدودی است.

۷. معرفت شهودی پیشین

نفس انسانی پیش از تعلق به این بدن در عوالم مجرد پیشین وجود داشته و به خداوند متعال معرفت و شناخت (آن هم از نوع علم مجرد و حضوری) پیدا کرده است، ولی در این دنیا علم خداشناسی را به تفصیل فراموش کرده است. علم پیشین انسان به صورت پایه و بستر مناسب برای خداشناسی بعدی در سرشت انسان حفظ شده و این علم، زمینه و فطرت خداشناسی و حتی خداگرایی دارد.

۸. علم حضوری (فطرت دل)

این تقریر نه بر وجود عوالم پیشین، بلکه بر خلقت خاص انسان در دنیا تأکید می‌کند که انسان با علم حضوری و رجوع به درون و دل خود به اعتقاد به خدا نایل خواهد شد. در مورد فطرت دل دو نظر وجود دارد: گاهی، فطرت دل، ناآگاهانه توصیف می‌شود که این دیدگاه به نفی فطرت می‌انجامد و برخلاف ظاهر نصوص دینی و خلاف وجدان است. گاهی، مقصود از نفی آگاهی، نسبی و جزئی است. در این صورت نیاز به علم بدیهی و تلاش عقلایی برای بیداری فطرت، آسیبی به اصل ادعا وارد نمی‌کند. حاصل شش دیدگاه در تفسیر فطرت خداشناسی این است که رویکرد نخست به ادله مبانی فلسفی قابل التزام نیست، اما پنج تعریف اخیر خود به خود با اصل فطرت متعارض نیست، بلکه برخی از تعاریف، تعریف ناقصی است که با انضمام تعاریف دیگر کامل می‌شود.

۸-۱. اصالت علم حضوری یا حصولی در خداشناسی

در تحلیل این دیدگاه باید گفت که نمی‌توان به صورت مطلق از اصالت علم حضوری یا حصولی دفاع کرد. در برخی انسان‌ها مجرد فطرت و تأمل در ذات خود برای شناخت خدا کفایت می‌کند، اما در برخی دیگر، فطرت خداشناسی به صرف تأمل کافی نیست و به علم حصولی یا حضوری اکتسابی نیازمند است. آنچه از کتاب عماد الاسلام برمی‌آید نظری بودن معرفت خدا از دید سید دلدار است، اما اینکه آیا وی به شناخت فطری اولیه باور دارد یا خیر و اینکه این معرفت با علم حصولی نظری تفصیل پیدا می‌کند و اینکه شناخت نظری و براهین خداشناسی از دید وی، واقعی یا تنبیهی است در پژوهش‌های دیگر باید پاسخ داده شود.

۹. معرفت خدا از نظر سید دلدار علی نقوی

۹-۱. معنای معرفت خدا

سید دلدار در کتابش می‌نویسد: «گاهی مراد از معرفت، ادراک جزئیات با حواس پنج‌گانه است. برای مثال وقتی شما چیزی را با حواس پنج‌گانه می‌شناسید، می‌گویید: «عرفت الشی» و گاهی

مراد از معرفت، ادراک جزئی و بسیطی است که غیر از ادراک مذکور است؛ برای مثال گفته می‌شود: «عرفت الله» و نمی‌توان گفت: «علمته یا علمت الله». گاهی مراد از معرفت، ادراک مسبوق به عدم است یا اطلاق می‌شود به ادراک اخیر از دو ادراک وقتی که بین این دو عدم باشد. برای مثال کسی شیء خاصی را می‌شناسد، سپس فراموش می‌کند و دوباره آن شیء را ادراک می‌کند (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۵). وی می‌گوید: «منظور از معرفت خدا همان معنای سوم است؛ زیرا خلق ارواح قبل از خلق ابدان بوده است. در حدیث وارد شده که روح به بعضی از اشراقات شهودی آگاه بوده و اقرار به مبدأ ربوبیت کرده است چنان که خداوند عالم گفته است: «الست بربکم» و «قالوا بلی». وقتی این روح با بدن های ظلمانی الفت گرفت و به مرتبه هیولانی تنزل پیدا کرد خداوند و مبدأ خویش را فراموش کرد. وقتی از راه ریاضت از قید دار غرور نجات یافت و از راه مجاهدت از عالم دنیا فراتر رفت و عهد قدیم خود را از سرگرفت یک بار دیگر برای او شناخت و ادراک خداوند حاصل شد و این معرفت نور علی نور است» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۵).

۹ - ۲. حد معرفت خدا

سید دلدار می‌گوید: «منظور از معرفت خداوند ادراک کنه ذات او نیست؛ زیرا ادراک کنه ذاتش محال است، بلکه منظور از معرفت خدا شناخت نعمت‌ها و صفات جلال و جلالش و اسماء به قدر توان بشر است. برای مثال اذعان و علم به واجب‌الوجود بودنش و خالق این عالم بودن و همچنین معبود بودنش و اذعان و علم به سایر صفات ثبوتیه و سلویه». (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۵) در بحارالانوار حدیثی است که بر علم خدا دلالت می‌کند: «شخصی پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «ما رأس العلم؟» رأس علم چه چیزی است؟ پس رسول خدا ﷺ گفت: «معرفة الله حق معرفته؛ رأس علم، معرفت خداست که حق معرفتش است» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۴/۳). براساس آنچه بالا بیان شد، روشن می‌شود که از نظر سید دلدار علی نقوی نیز مانند بسیاری از اندیشمندان اسلامی معرفت خداوند در صفات و اسماء ممکن است، اما شناخت کنه ذات الله محال است.

۹-۳. نوع معرفت خدا: معرفت نظری

آیا معرفت خدا بدیهی است که متوقف بر فکر و نظر نیست یا نظری است که به فکر و نظر محتاج است. بنابر آنچه که سید دلدار در کتابش گفته است، اولی باطل است؛ زیرا در شناخت اینکه خدا واجب‌الوجود و قدیم و حکیم و قدیر و غیرمرئی و غیرزمانی و مکانی است و معارف دیگری که فی‌الجمله متوقف بر فکر و استدلال دقیق است، شکی نیست اگرچه این توقف نسبت به کسی است که قوه قدسیه^۱ برای او حاصل نشده و همین اندازه کافی است که این شناخت نظری باشد، پس نظری، آن چیزی است که مطلق حصولش متوقف بر فکر و نظر است نه همه انواع حصولش نسبت به همه افراد. پس قول دوم حجت است و برای آن چند دلیل وجود دارد:

۹-۳-۱. اثبات نظری بودن معرفت خدا

اول دلیل سید دلدار

وقتی انسان به وجدان خودش رجوع کند درمی‌یابد که فرق است بین قول او که چهار زوج است و اینکه مصداق واجب‌الوجود به حسب تصور در خارج، خداوند خالق جهان است و او علیم و مدبر و حی و قدیم و صفات بسیاری دارد، پس انسان در قول دوم محتاج دلیل و نظر است، اما در قول اول این‌گونه نیست و نیاز به اذعان و نظر نیست. (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۵) سید دلدار برای اثبات ادعای خود نظر شیخ مفید و شیخ صدوق را نیز در کتابش آورده است:

دوم) دلیل شیخ مفید از زبان سید دلدار

شیخ مفید می‌گوید: «شناخت خداوند تعالی و همچنین شناخت انبیا و شناخت هر غایبی اکتسابی است. این نظر اکث امامیه و معتزله بغداد است، اما معتزله بصره، مجبره و حشویه از اصحاب حدیث اختلاف کرده‌اند. علم به خداوند عزوجل و علم به انبیای او و علم به صحیح بودن دینش (آن دینی که خدا از آن راضی باشد) و هر چیزی که حقیقتش با حواس درک نمی‌شود

۱. عقل قدسی: مرتبه‌ای از عقلانیت است که در آن برترین شکل ارتباط با عالم عقول صورت می‌پذیرد.

معرفتش قائم به بدیهی بودن نیست، بلکه از راه قیاس و استدلال حاصل می‌شود». (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۶)

سوم) دلیل شیخ صدوق از زبان سید دلدار

«و از بعضی از اهل کلام شنیدم که می‌گفت اگر مردی در بیابانی متولد شود و کسی را نبیند که او را هدایت و ارشاد کند تا بزرگ و عاقل شود و به آسمان و زمین نظر کند همین او را دلالت کند بر آنکه اینها را صانع و محدثی است. من گفتم این چیزی است که نبوده و این خبر دادن است به آنچه واقع نشده که اگر باشد چگونه خواهد بود و اگر این امر باشد این مرد نباشد مگر حجتی از خدای تعالی ذکره بر نفس خود چنان که در پیغمبران علیهم‌السلام بود؛ زیرا بعضی از ایشان کسی است که به سوی خود مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که به سوی اهل و فرزندان مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که به سوی اهل محله اش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که به سوی مردم شهرش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که به سوی کافه و عامه مردمان مبعوث بود، اما استدلال ابراهیم خلیل علیه‌السلام به نظرکردنش به سوی زهره و بعد از آن، ماه و بعد از آن، آفتاب و قول او در هنگامی که آفتاب غروب نمود: «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» پس به درستی که آن حضرت، پیغمبر ملهم بود که مبعوث و مرسل بود و خدا او را برانگیخته و به سوی خلق فرستاده بود و همین قول خدای عزوجل بود: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ»؛ یعنی این حجت و برهان، حجت و برهان ماست که دادیم آن را به ابراهیم تا حجت گیرد به آن بر گروه خود چنان که مذکور شد و هرکسی چون ابراهیم علیه‌السلام نیست و اگر در باب معرفت توحید خدا به نظر و فکر استغناء و بی‌نیازی از تعلیم خدای عزوجل حاصل می‌شد خدای عزوجل فرونمی‌فرستاد آنچه را که فرورفستاده از قول خویش که: «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ یعنی پس بدان که نیست خدایی به حق مگر معبود مطلق و از قول خویش که: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تا آخر سوره و از قول خویش: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَمَ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (صدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۹۰).



سید دلدار می‌گوید: «شیخ صدوق درباره نظری بودن معرفت معتقد است که حصول معرفت از راه مقدمات عقلی هم جایز نیست تا وقتی که خداوند تعالی به واسطه رسول علم ندهد چه برسد که بگوییم بدیهی است. وی همچنین می‌گوید: حکما و متکلمان و الهیون در کتاب‌هایشان استدلال‌های فراوانی بر واجب‌الوجود بودن خدا، حی بودن و وحدانیتش و... آورده‌اند. این مطالب نشان می‌دهد که معرفت خدا نزد آنها نظری است. همچنین سید می‌گوید: جماعت کثیری به نظری بودن معرفت تصریح کرده‌اند که ذکر نام آنها را به خاطر طولانی شدن مطلب ترک کرده‌ام». (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۶)

چهارم) خدا و پیامبر ﷺ و ائمه اهل‌بیت در کتاب و سنت در جاهای مختلف به صورت فراوان بر وجود تعالی و صفات سلبی و ثبوتی استدلال کرده‌اند، پس معرفت خدا نظری است. خداوند در سوره ذاریات می‌فرماید: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؛ و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است و در خود شما، پس مگر نمی‌بینید» (ذاریات: ۲۰-۲۱). خداوند در سوره جاثیه می‌فرماید: «به‌راستی در آسمان‌ها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هایی است و در آفرینش خودتان و آنچه از (انواع) جنبنده‌ها (ها) پراکنده می‌گرداند برای مردمی که یقین دارند نشانه‌هایی است و (نیز در) پیایی آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به (وسیله) آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و (همچنین در) گردش بادها (به هرسو) برای مردمی که می‌اندیشند».

سوره فصلت می‌فرماید: «به‌زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است». مانند این آیات در کتاب مجید بسیار است (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷). سید دلدار می‌گوید: «روایات معصومین اهل‌بیت بر نظری بودن معرفت خدا بسیار زیاد است و شمارش آنها ممکن نیست. چند نمونه از احادیثی که در قرآن آمده است عبارت است از:

-یکی از اینها روایتی است که در احتجاج از هشام بن حکم نقل شده که هشام می‌گوید: «یک زندیق نزد اباعبدالله امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «برای وجود صانع این عالم چه دلیل هست؟ پس اباعبدالله علیه السلام گفت: وجود افاعیل بر صانعی که آنها را صنع کرده دلالت می‌کند و فرمود آیا تو نمی‌بینی وقتی که به یک بنای بزرگ نگاه می‌کنی تو می‌فهمی که یک بنایی هست که این را ساخته اگرچه تو آن بنا را نمی‌بینی». (ابن بابویه، ۱۳۹۸، ص ۲۴۴) در حدیث نقل شده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «بما عرف ربک؟ چگونه خدای خودت را شناختی. قال: «بفسخ العزائم و نقض الهمم. عزمت ففسخ عزمی و هممت فنقض همی». امام فرمود: «من خدای خودم را از فسخ اراده عزائم خودم و نقض همت‌ها شناختم وقتی که عزم و اراده کردم او آن را فسخ کرد و وقتی که من همت کردم او همتم را نقض کرد» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۹/۳).

حدیث دیگر هشام بن حکم نقل کرده است که ابی شاکر دیصانی از امام صادق سؤال کرد که چه دلیلی بر وجود صانع است. امام علیه السلام فرمود: «من نفس خود را از دومعنی خالی نیافتم: اول یا خودم نفسم را ساختم، پس من از دو حالت خالی نیستم، اما من نفسم را ساختم که قبلاً وجود داشته یا این را صنع کردم که قبلاً معدوم بوده. اگر من این را صنع کردم در حالی که قبلاً وجود داشت، پس من از صنع نفسم بی‌نیاز شدم با وجود بودنش و اگر آن معدوم باشد تو می‌دانی که معدوم چیز دیگر را احداث نمی‌کند، پس معنی سوم درست است؛ یعنی برای من صانعی وجود دارد که آن خداوند است. امثال این روایات قابل شمارش نیستند و در این باب همین قدر کافی است» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷).

-پنجم) استدلال بر امر بدیهی کار بیهوده و لغو است و مستلزم تحصیل حاصل است. این دلیل را همین قدر توضیح داده است. (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷).

-ششم) معرفت خدا واجب است و بندگان مکلف به کسب آن هستند و تکلیف به کسب امر بدیهی که برای همه حاصل است صحیح و پسندیده نیست؛ زیرا انسان قادر به امتثال آن نیست و این مطلب واضح است. (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷). باتوجه به آنچه سید بیان کرد و دلیل برای آن اقامه کرده است، روشن است که معرفت خدا از نظر وی نظری است و نیازمند کسب و نظر است.

۱۰. ادله بدیهی بودن معرفت خدا و رد آن توسط سید دلدار

۱-۱۰. دلیل اول: قرآن

-آیه اول

«وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ هرگاه از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است می گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است». (لقمان: ۲۵) پاسخ سید دلدار: «این آیه دلالت می کند که شناخت خدا به در قالب خالق زمین و آسمان برای کفار هم معلوم بود اعم از این است که حصولش برای آنها از راه نظر و فکر بوده است یا بدیهی» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷).

-آیه دوم

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمْتُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُمُ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ آنها بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند، بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راست گو هستید». (حجرات: ۱۷) پاسخ سید دلدار: «هدایت خدای متعال بر ایمان دلالت می کند و این هدایت با اقامه دلیل و برهان خداوند بر عقیده های حق هم ممکن است، بلکه همین اظهر است؛ زیرا کسی قائل به بدیهی بودن همه عقاید نیست» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷).

۱۰-۲. دلیل دوم: احادیث

- **حدیث اول:** «از عبدالرحیم قصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی نقل شده است: «ایشان به امام نامه ای نوشت که وی از امام درباره شناخت و وجود سؤال می کند. امام صادق علیه السلام به دست عبدالملک بن اعین نوشت: از شناخت پرسیدی که آن چیست، پس بفهم که شناخت، آفریده خداوند در قلب مخلوقات و انکار نیز ساخته خداوند در قلب آنهاست و بندگان در ساختن معرفت و انکار نقشی ندارند و برای به دست آوردن آن دو اختیار دارند، پس با خواست خود نسبت

به ایمان، معرفت را انتخاب می‌کنند و با آن ایمان‌آوردگان و آگاهان می‌باشند و با خواست خود نسبت به کفر، انکار را انتخاب می‌کنند و به وسیله آن کافری انکارکننده و گمراه می‌باشند و این به واسطه توفیق الهی و ذلت کسی است که خداوند آنها را خوار ساخته است، پس بندگان با اختیار خود عذاب و پاداش می‌بینند». (حرعاملی، ۱۴۲۵، ۶۹/۱) پاسخ سید دلدار: «این حدیث تصریح دارد بر اینکه تکلیف و ثواب در معرفت است. این معرفت به اعتبار اکتساب و اختیار است» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷).



- **حدیث دوم:** «من می‌دانم که این محبت شما نسبت به ما چیزی نیست که خود شما آن را ساخته باشید، بلکه کار خداست». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۲۰/۵) پاسخ سید دلدار: «این حدیث خارج از موضوع است و شکی نیست که حب و بغض در اختیار بنده نیست».

- **حدیث سوم:** «صفوان گفت: من به عبد صالح گفتم: آیا افراد توانایی کسب شناخت را دارند، گفت: نه، این فضلی از طرف خداست. گفتم: آیا آنها پاداش شناخت و معرفت را دارند مانند رکوع و سجده که به آنها امر شده است. بنابراین، آنها این کار را کردند. گفت: نه این فقط فضل و ثوابی از خداوند برای آنهاست». (برقی، ۱۳۷۱، ۲۸۱/۱) پاسخ سید دلدار: «این حدیث تصریح دارد بر اینکه عقل در علم به احکام شرعی فرعی، مستقل نیست، پس برعهده خداست براساس قاعده و جوب لطف. بر بندگان واجب است که به مقتضای آن احکام عمل کنند» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۱۷).

۱۱. وجوب معرفت خدا

سید دلدار معتقد است که: «اثبات الشئ لشیء فرع تصور الطرفین؛ اثبات یک شیء برای شیء، فرع تصور طرفین است». وجوب در لغت به معنای لزوم است. براساس این معنا گفته می‌شود: «اوجب الله تعالی علی نفسه الرحمة؛ خدا رحمت را بر خودش واجب قرار داده است» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۲۱). وجوب در اصطلاح، بودن فعل بر وجهی است که فاعلش مستحق مدح است و تارکش مستحق ذم. همین معنا مراد است از قول آنها که: «اللطف واجب علی الله تعالی». ظاهر است که هردو معنا در افعال خداوند صادق است، اما نزد انسان معرفت واجب بنا به عقل، واجب است نه سمع، اگرچه گاهی سمع نیز بر آن دلالت می‌کند. چنان که خواهید دانست هرکس که

عقلش کامل شود زمانی که به خودش رجوع کند، می بیند که نعمت های ظاهری و باطنی و اصلی و فرعی و دقیق و جلیل و روحی و جسمی به او داده شده است که از طرف خودش نیست و از نفسش هم نیست، پس می داند برای این نعمت ها منعم است و گاهی خداوند بندگان خود را برای احسان کردن در مقابل نعمت ها خلق کرده است از راه شکر و قبیح دانستن ضدش، پس به روشنی مشخص شد که شکر منعم نیز واجب است. از ترک شکر، خوف را در نفس می یابد و دفع ضرر از نفسش، به روشنی واجب است. بنابراین، شکی نیست که شکر منعم بدون معرفت منعم ممکن نیست، پس معرفت منعم واجب است: «هذا هو المطلوب» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۲۱). با توجه به این مطلب روشن می شود که معرفت خدا به صورت عقلی، واجب است.

۱۲. وجوب معرفت خدا به معنای یقین

آیا وجوب شناخت خدا به معنای یقین و اذعان جازم مطابق با واقع است یا اعم از آن است؛ یعنی ظن هم شامل آن می شود. سید دلدار معتقد است: «آن چیزی که برهان به آن می رساند و علما هم ادعای اجماع کرده اند وجوب تحصیل یقین است در اصول دین؛ یعنی واجب است در اصول دین یقین حاصل شود. برای مثال وجود صانع و هر چیزی که برای آن واجب است و هر آنچه که برای آن ممتنع است و عدالتش و نبوت و...» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۴۰).

۱۲-۱. ادله وجوب یقین در اصول دین یا معرفت خدا

۱۲-۱-۱. دلیل اول: آیات

سید دلدار می گوید: «خداوند کسانی که اهل ظن بودند در موارد زیادی در کتابش مذمت کرده است. در آیه: «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» (کهف: ۵) و همچنین آیات: «وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام: ۱۱۶) «إِنْ نَطَلُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ» (جاثیه: ۳۲). پس مذمت ظن و اهل ظن دلالت می کند که بندگان مکلف به علم هستند. همچنین وی می گوید: «خداوند در قرآن هدایت را در دنیا و آخرت به صاحب علم و یقین حصر کرده است.» «وَالَّذِينَ

يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ؛ آن کسانی که به غیب ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند» (بقره: ۴). این آیه دلالت می کند که غیر اهل علم و یقین، هدایت یافته نیستند، بلکه ضد آن هستند، پس علم و یقین واجب است (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۴۱).

۱۲-۱-۲. دلیل دوم: روایات

روایاتی بر تحصیل یقین در معرفت دلالت می کنند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «تورا از دو خصلت نهی می کنم که در آن دو مردان هلاک شده اند: نخست اینکه خدا را به باطل اطاعت کنی یعنی، آیین باطلی را دین خدا پنداری و دودیدگر آنکه چیزی را که نمی دانی برای مردم فتوی دهی» (کلینی، ۱۴۰۷، ۴۲/۱). در وصیت مفضل است که گوید: «شنیدم حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود: «هرکه شك کند و یا گمان برد و بر یکی از آن دو بایستد خداوند عملش را هدر کند. به درستی که حجت خدا همان حجت روشن است» (کلینی، ۱۴۰۷، ۴۰۰/۲).

۱۳. مکلفین به معرفت خدا

به اجماع علما، معرفت بر هر بالغ و عاقل واجب است، اما آیا بر ممیز هم شناخت واجب است یا نه؟ یا کسانی که در دوران فترت دو پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفتند یا کسانی که در کوه های بلند هستند و صدای نبی به آنها نرسیده است آیا شناخت خدا بر آنها واجب است. در موضع اول یعنی، ممیز، اختلاف وجود دارد: نظر اول: ظاهر بیشتر کتاب های اصحاب و بیشتر احادیث می گوید که تکلیف خواه در اعتقادات باشد یا معاملات، بعد از بلوغ است. این گروه برای تأیید قول خود به حدیث: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَنْتَبِهَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ» استدلال می کنند (حلبی، ۱۴۰۴، ۳۱۸/۱). نظر دوم: نظر سید دلدار: «شناخت اصول دین بر ممیز واجب است، اگرچه تکالیف فروع، بعد از بلوغ واجب می شود؛ زیرا اسلام و هر آنچه را که نبی آورده است و خود نبی که آیا فرستاده خدا هست یا نیست، مرجع تصدیق اینها عقل است و روشن است امری که عقلاً واجب است متوقف بر کمال عقل است هر چند کودک



۵ ساله باشد یا پیرمرد ۵۰ ساله. سن کم منافی کمال عقل نیست و همچنان بلوغ تنها دلیل وجوب تکلیف نیست». سید دلدار برای تأکید بر قولش به دو آیه قرآن استناد می‌کند. از جمله قصه حضرت یحیی علیه السلام: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم: ۱۳) و قصه حضرت عیسی علیه السلام: «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم: ۲۹-۳۱). کم سن بودن این دو پیامبر مانع کمال عقل نبوده و خداوند به آنها حکمت عطا کرده است.

در موضع دوم: «کسانی که صدای نبی به آنها نرسیده است» اختلاف مبنایی وجود دارد: نظر اول سید دلدار: «بنابر قول عقلی بودن معرفت، معرفت بر کسانی که صوت نبی هم نرسیده است، واجب است». نظر دوم: «اما کسانی که قائل به عدم وجوب معرفت هستند یا قائل به سمعی بودن معرفت هستند، می‌گویند: معرفت بر این دو گروه واجب نیست چنان که قول اشاعره هم همین است» (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۴۹). آنها برای اثبات ادعای خود به آیات و روایات استناد کرده‌اند.

۱-۱۳. دلیل اول: آیات قرآن

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا؛ و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری بفرستیم». (اسراء: ۱۵) «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ؛ و هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر اینکه هشداردهندگانی (از پیامبران) داشتند» (شوری: ۲۰۸). براساس این آیات از نظر آنها، معرفت بر این گروه واجب نیست.

۱۳-۲. دلیل دوم: روایات

این گروه به روایاتی نیز برای اثبات ادعای خود استناد می‌کنند از جمله این روایات: هشام گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره سرنوشت پس از مرگ کسی که در دوران فترت دو پیامبر از دنیا رفته، کسی که گناه و فرمانبرداری را درک نکرده و کسی که کم‌خرد است، پرسیدم. فرمود: خداوند با ایشان احتجاج می‌نماید و برای امتحان آنها آتشی بیافروزد و به آنان امر فرماید: به آن داخل شوید، پس هرکه به آتش داخل شود آتش بر او سرد و سلامت گردد و هرکه امتناع ورزد خداوند فرماید: اینک

من به شما فرمان دادم و شما نافرمانی نمودید» (رحیمیان، ۱۳۸۸، ۶۲/۱). سید دلدار در تحلیل نظر دوم می‌گوید: «شکی نیست که ظاهر این آیات و روایات، مخالف قضایای قطعی است: «قاعده: ان السمع إذا كان مخالفا لظاهر القطعیات لابد أن يحمل علی خلاف الظاهر كما هو معلوم»؛ زیرا اول، این آیات و روایات به طور عقلی دلالت بر عدم وجوب معرفت می‌کند در حالی که پیش‌تر اثبات شد که معرفت خدا به طور عقلی واجب است. دوم، دلالت دارد که حسن و قبح عقلی نباشد یا مستلزم وجوب و حرمت هم نیست. این دو امر برخلاف چیزی است که در مذهب شیعه است (نقوی، ۱۳۱۸، ص ۵۱). بنابراین، معرفت خدا بر فرد عاقل و بالغ و ممیز و حتی کسانی که به نبی دسترسی ندارند و صوتش به آنها نرسیده نیز واجب است.



۱۴. نتیجه‌گیری

- معرفت خدا از راه صفات، اسما و نعمت‌ها از نظر سید دلدار علی نقوی ممکن است، اما شناخت کنه ذات محال است؛

- ایشان با استناد به آیات و روایات و دلیل عقلی و وجدانی، معرفت انسان به خداوند را نظری می‌داند؛

- شناخت خدا به طور عقلی، واجب است؛ زیرا کسی که عقل سالم دارد، می‌داند که اگر کسی به او نعمتی بدهد یا خوبی کند باید شکرش را به جا آورد. برای شکر منعم واجب است که اول او را بشناسد؛

- معرفت خدا بر هر فرد عاقل و بالغ اجماعاً واجب است، اما سید دلدار آن را بر ممیز و کسانی که صوت نبی به آنها نرسیده است نیز واجب می‌داند.

پیشنهاد: مبحث معرفت خداوند موضوع مهمی است و کسب آن تأثیر زیادی در زندگی انسان دارد. بهتر است از دیدگاه اندیشمندان دیگر نیز بررسی شود.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (۱۳۸۰). مترجم: مکارم شیرازی، ناصر. تهران: انتشارات هیئت علمی دارالقرآن الکریم دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸). التوحید. قم: بی‌نا.
 ۲. ابوالصلاح الحلبي، تقی‌الدین (۱۴۰۴). تقریب المعارف. قم: نشر الهدی.
 ۳. امین عاملی، محسن (۱۴۲۱). اعیان الشیعه. بی‌جا: دارالتعارف.
 ۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱). المحاسن. قم: دارالکتب الاسلامیه.
 ۵. تهرانی، آقابزرگ (بی‌تا). الذریعه الی تصانیف الشیعه. بیروت: دارالاضواء.
 ۶. حرالعالمی، محمد بن حسن (۱۴۲۵). اثبات الهداء بالنصوص والمعجزات. بیروت: الاعلمی.
 ۷. حسینی زبیدی واسطی، مرتضی (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر.
 ۸. حسینی میلانی، علی (۱۳۸۴). نجات الازهار فی خلاصه عبققات الانوار. قم: مرکز الحقائق الاسلامیه.
 ۹. الحمیری، عبدالله جعفر (۱۴۱۳). قرب الاسناد. قم: مؤسسه آل‌البتیت.
 ۱۰. رحیمیان، محمدحسین. و گروه مترجمان (۱۳۸۸). فروع کافی، قم: قدس.
 ۱۱. طبرسی، علی بن حسن (۱۳۸۵). مشکاه الانوار فی غرر الاخبار. تهران: دارالثقلین.
 ۱۲. کحاله، عمررضا (۱۴۱۴). معجم المؤلفین. بیروت: مؤسسه الرساله.
 ۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
 ۱۴. مجلسی، محمد بن باقر بن محمدتقی (۱۴۰۳). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث.
 ۱۵. نقوی غفران‌مآب، سید دلدار (۱۳۱۸). عماد الاسلام فی علم الکلام. بی‌جا: بی‌نا.
 ۱۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۶). الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد. بیروت: دارالاضواء.
 ۱۷. تاج‌الدینی، ژاله (۱۳۹۱ش). آیین حق‌نما، اثری در دفاع از تشیع هند. نشریه آینه میراث، (۱۰)، ۵۱-۱۹.
 ۱۸. قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۴). خداشناسی فطری، ادله و شبهات. نشریه قیسات، (۱۰)، ۳۶-۷۵-۱۰۴.
 ۱۹. محمدی، محسن (۱۳۹۴). جریان‌شناسی علمی و دینی در هند، علما و اندیشمندان شیعه در منطقه. نشریه پژوهش‌های منطقه‌ای، (۲)، ۷-۱۰۵-۱۵۸.

